

سه شنبه ۲۰-۹-۹۶ (جلسه ۲۶۹)

بسم الله الرحمن الرحيم

وصلی الله علی محمد وآله الطاهرين واللعن الدائم علی أعدائهم أجمعين من الآن إلى قیام يوم الدين

اللهم کن لولیك الحجّة بن الحسن صلواتك علیه وعلی آبائه فی هذه الساعة وفی کلّ ساعة ولیّاً

وحافظاً وقائداً وناصراً ودليلاً وعیناً حتی تسکنه أرضک طوعاً وتمتعه فیها طویلاً.

اللهم العن أوّل ظالم ظلم حقّ محمّد وآل محمّد وآخر تابع له علی ذلك اللهم العن العصاة التي

جاهدت الحسين وشایعت وبايعت وتابعت علی قتله اللهم العنهم جميعاً.

السلام علیک یا أبا عبد الله وعلی الارواح التي حلت بفنائک علیک منی سلام الله أبدا ما بقيت وبقي

الليل والنهار ولا جعله الله آخر العهد منی لزيارتکم، السلام علی الحسين وعلی علیّ بن الحسين وعلی

أولاد الحسين وعلی أصحاب الحسين.

اللهم خصّ أنت أوّل ظالم باللعن منی وابدء به أوّلاً ثم العن الثانی والثالث والرابع اللهم العن یزید

خامساً والعن عبید الله بن زیاد وبن مرجانة وعمر بن سعد وشمرا وآل أبی سفیان وآل زیاد وآل مروان

إلی يوم القيامة.

بیان نکته ای در کلام میرزای نائینی:

مرحوم آقای نائینی فرمود در جایی که قید متصل است مثل «حجّ عن استطاعة» چون تقييد هيئت،

مسلتزم تقييد ماده است، پس قطعاً ماده قيد دارد و مقدمات حکمت در هيئت جاری می شود و اطلاق

هيئت بلا معارض است.

اشکال این بود که چرا نمی گویند هیئت، محفوف به ما يصلح للقرينية است و ما يصلح للقرينية مانع از انعقاد اطلاق است؟ مرحوم میرزا فرمود به خاطر این که قدر متیقن وجود دارد (تقید ماده)

ان قلت: چه فرقی هست بین ما نحن فيه و مثل «اکرم العالم الغير الفاسق» که فاسق مردد بین مرتکب الکبیره و یا اعم از آن و مرتکب الصغیره است؟ چرا در آنجا می فرمایید که اجمال خاص به عام سرایت می کند چون ما يصلح للقرينية در کلام موجود است در حالیکه در آنجا هم قدر متیقن هست؟ و یا در مثل آیه شریفه «وَالَّذِينَ يَرْمُونَ الْمُحْصَنَاتِ ثُمَّ لَمْ يَأْتُوا بِأَرْبَعَةِ شُهَدَاءَ فَاجْلِدُوهُمْ ثَمَانِينَ جَلْدَةً وَلَا تَقْبَلُوا لَهُمْ شَهَادَةً أَبَدًا وَأُولَئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ . إِلَّا الَّذِينَ تَابُوا مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ وَأَصْلَحُوا فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ»^۱ چرا می فرمایید استثناء نسبت به عام «وَأُولَئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ» قدر متیقن است ولی نسبت به باقی عام ها مشکوک است، لذا باقی عام ها مجمل می شوند در حالیکه در این آیه هم قدر متیقن وجود دارد؟

قلت: ان ما نحن فيه ليس من قبيل احتفاف الكلام بما يحتمل كونه قرينة الموجب لعدم انعقاد الظهور بدهة انه انما يكون كذلك فيما إذا لم يكن التقيد محتاجاً إلى مئونة أخرى مدفوعة بالإطلاق كما في إجمال القيد مفهوماً و كما في تعقب الجمل المتعددة بالاستثناء و غير ذلك من الموارد التي لو اتكل المتكلم فيها على ما ذكره في مقام البيان لكفاه

بیان ذلك: میرزای نائینی کبرویا ادعا می کند که اگر در جایی ما يصلح للقرينية وجود دارد به نحوی که اگر مقصود مولی مقید باشد احتیاج به قید دیگری نداشته باشد مثلاً «اکرم العالم الغير الفاسق» اگر مقصود مولی ضیق باشد و هم مرتکب الکبیره و هم مرتکب الصغیره را استثناء کند، غیر از لفظ فاسق

^۱ النور ۳ و ۴

^۲ أجود التقريرات، ج ۱، ص: ۱۶۵

احتیاج به لفظ دیگری ندارد و همین کلمه ی فاسق، کافی است و هم چنین نسبت به آیه ی شریفه ای که بیان شد. ولی اگر احتمال می دهیم که مقصود مولی علاوه بر فاسق، غیر فقیه را نیز شامل نمی شود و غیر فقیه نیز وجوب اکرام ندارد، در این صورت نسبت به غیر فقیه، ما یصلح للقرینة وجود ندارد و نسبت به آن، عموم عالم، منعقد می شود زیرا اگر مولی بخواهد غیر فقیه را استثناء کند، باید قید زائد دیگری بیاورد و نمی تواند به قید «فاسق» اکتفاء کند و آن قید زائد را مقدمات حکمت دفع می کند چون مؤونة زائد دارد.

مرحوم آقای نائینی این کبری را در مقام تطبیق کرده و مقام را صغرای این کبری دانسته و فرموده اگر این قید «عن استطاعة» بخواهد به هیئت برگردد، احتیاج به مؤونة زائده دارد و صرف «عن استطاعة» کافی نیست لذا قید در هیئت را مقدمات حکمت و اصالة الاطلاق دفع می کند.

در بحث اجمال مخصص و این که آیا این اجمال به عام سرایت می کند یا نه؟ معروف بین اصولیین این است که اجمال مخصص متصل دائر بین اقل و اکثر به عام سرایت می کند ولی اجمال مخصص منفصل دائر بین اقل و اکثر به عام سرایت نمی کند مثلا اگر در یک خطابی بفرماید اکرم العلماء و در خطابی دیگر بفرماید لا تکرّم الفساق من العلماء و فاسق مردد بین خصوص مرتکب للکبیرة یا اعم از آن و مرتکب الصغیره است، فرموده اند اجمال سرایت نمی کند. اما در شبهه ی مصداقیه دوران امر بین اقل و اکثر، فرموده اند اجمال سرایت می کند. اگر فرموده اکرم العلماء و بعد فرموده لا تکرّم الفساق من العلماء، که معنای فاسق معلوم است که خصوص مرتکب للکبیرة است، منتها نمی دانیم آنها صد نفر هستند یا صد و ده نفر، اینجا همه فرموده اند اجمال، سرایت می کند.

وجه این مطلب را کسی جز آقای صدر ذکر نکرده، اگر چه آن وجه اشتباه است. آن وجه، این است که لفظ فاسق، عنوان مخصص نیست تا بگوید خطاب، تخصیص خورده به لفظ فاسق و هر چه

معنایش هست. واقع فاسق، مخصص است. مثلاً مولی در خطابی می فرماید اکرم العلماء و بعد در خطاب منفصلی می فرماید لا تکرّم العالم المرتکب للکبیرة منتها نمی دانیم آیا قید دیگری هم دارد نه؟ یعنی مرتکب الکبیرة او الصغیرة. اگر به عنوان فاسق تخصیص می خورد، نمی توانستیم بگوییم تمسک به عام در شبهات مفهومیه مخصص منفصل جائز است ولی وقتی به واقع فاسق تخصیص می خورد، یک عنوانش مشخص است که مرتکب الکبیرة است. دومین عنوانش مشکوک است. از طرفی ما یک کبرای کلی داریم که هر جائی که شک داشته باشیم در تخصیص زائد، جای تمسک به عموم عام است. بنابراین این طور که آقای صدر بیان می فرماید، می شود شک در تخصیص زائد. ولی اگر کسی گفت مخصص، عنوان فاسق است جای تمسک به عموم عام نیست چون شک در تخصیص زائد نداریم چه فاسق اعم باشد و چه خصوص مرتکب الکبیرة، عنوان مخصص فقط یک چیز است آن را هم می دانیم. این حرف در واقع سر این است که چرا در شبهات مصداقیه تمسک به عموم عام جائز نیست ولی در شبهات مفهومیه، تمسک به عموم عام جائز است. منتها این نکته غلط است که در همان بحث، سرّ آن را گفته ایم و گفته ایم که تفصیل بین تمسک به عام در شبهات مصداقیه مخصص منفصل با شبهات مفهومیه مخصص منفصل، غلط است و در هیچ کدام جائز نیست.

اما اشکالی که بر مرحوم آقای نائینی وارد است این است که شما کبری را خوب بیان فرموده اید ولی صغری را بیان نکرده اید. چرا اگر قرار باشد که قید به هیئت بخورد، احتیاج به مؤونة زائده دارد؟ اگر به نکته ی قدر متیقن است، آن قدر متیقن در اجمال خاص و استثناء هم هست. اگر به نکته ی این است که قدر متیقن از بیان است، می گوییم چرا؟

آقای صدر یا به این مطلب نرسیده و یا اگر رسیده بود باید این اشکال را مطرح می کرد که چرا اگر قید به هیئت بخورد احتیاج به مؤونة زائده دارد؟

هذا تمام الكلام در اصل لفظی.

اصل عملی در مقام

مرحوم آخوند فرموده اگر در مقام اثبات چیزی نباشد که تعیین کند قید به هیئت بر می گردد یا به ماده؟ رجوع به اصل عملی می شود. اصل عملی را همه فرموده اند براءت است.

این مسئله شقوق متعددی دارد که اجمال آن را مرحوم آقای ایروانی اشاره فرموده.

ما شش فرض را ذکر کرده ایم و ممکن است برای آن بیشتر از این هم ذکر کرد:

۱- تارة یشک فی رجوع القید الی الهیئة بنحو الشرط المقارن أو المادة بنحو يجب تحصیله یعنی نمی دانیم معنای حج عن استطاعة این است که تحصیل استطاعت کن و حج به جا بیاور که قید به ماده برگردد و يجب تحصیله، یا این که اگر استطاعت پیدا کردی، حج به جا بیاور. در اینصورت رفع مالایعلمون از وجوب جاری می شود چون نمی دانیم که وجوب مطلق است یا مقید به شرط استطاعت؟. همیشه دوران امر بین اطلاق و تقيید در هیئت، بر خلاف دوران امر بین اطلاق و تقيید در ماده است. در ماده، نمی دانیم صلاة مقید به وضو هست یا نه؟ رفع مالایعلمون از وضو جاری می شود. ولی در ما نحن فیه، شک دارم وجوب، مطلق است یا مشروط است نمی توان رفع مالایعلمون از شرط جاری کرد چون در ظرف شرط که قطعاً وجوب هست، چه مطلق باشد و چه مقید. وقتی که شرط نیست نمی دانم که وجوب هست یا نه؟ رفع ما لایعلمون.

ان قلت: معارض است با براءت از قید در ماده.

قلت: معارض نیست چون وقتی معارض می شود که موجب ترخیص در مخالفت قطعیه عملیه شود. اینجا نمی دانم وجوب هست یا نه؟ رفع مالایعلمون.

۲- یشک فی دوران الامر بین رجوع القید إلى الوجوب بنحو الشرط المتأخر أو المادة بنحو يجب تحصيله. باز این جا هم برائت از وجوب جاری می شود. نمی دانم آیا اگر چه فیما بعد مستطیع نمی شوم، این وجوب الآن هست یا نه؟ رفع مالا یعلمون.

ان قلت: رفع مالا یعلمون از ماده هم جاری می شود.

قلت: منافاتی وجود ندارد. هر جایی که یک لنگه از وجوب مشروط شد فرقی نمی کند به نحو شرط مقارن بود یا به نحو شرط متاخر، برائت از وجوب جاری می شود.

۳- یشک فی رجوع القید إلى الهيئة (به نحو شرط مقارن) أو إلى المادة بنحو لا يجب تحصيله یعنی واجب معلق است. الآن قید موجود نیست. نمی دانم وجوب هست یا وجوب نیست؟ در این صورت مقتضای اصل عملی برائت است.

ان قلت: اگر قید نیست و تحویلش هم واجب نیست، چه قید ماده باشد و چه قید هیئت باشد، پس این برائت از وجوب به چه درد می خورد؟

قلت: به این درد که سائر مقدماتی که در ظرف واجب امکان تحویلشان نیست، اگر گفتیم که قید ماده است ولو لایجب تحویل، در این صورت باید آن مقدمات را تحویل کند ولی اگر گفتیم که شرط وجوب است، رفع مالا یعلمون از وجوب جاری می شود و نیازی به تحویل آن مقدمات نیست.

۴- نمی دانم که قید به هیئت بر میگردد به نحو شرط متاخر یا به ماده بر می گردد به نحو شرطی که لا يجب تحویل. در این صورت هم مقتضای اصل، برائت است چون اگر من نمی دانم فیما بعد مستطیع می شوم یا نمی شوم، استصحاب عدم استطاعت جاری می کنم و می گویم وجوبی به گردن من نیامده، اگر آمد و زمان حج، استطاعت حاصل شد، چون مقدماتش را نیاوده ام قدرت بر حج ندارد و لذا حج ساقط می شود. اما اگر گفتیم به ماده بر میگردد به نحو لا يجب تحویل اگر زمان حج مستطیع

شدم، باید حج را به جا بیاورم، لذا باید مقدمات را بیاورم چون تکلیف قطعی است، اشتغال یقینی
یستدعی برأثة یقینیة.

۵- یشک فی رجوعه إلى المادة بنحو يجب تحصيله أو لا یعنی یقین دارم که قید به هیئت بر نمی
گردد و به ماده بر می گردد منتها نمی دانم از آن قیودی است که يجب تحصيله او لا يجب تحصيله. اگر
چه این بحث دوران قید بین رجوع به هیئت و رجوع به ماده نیست ولی جایش این جاست. در ما نحن
فیه یعنی قطع دارم که واجب مطلق است، منتها شک دارم که واجب معلق است یا واجب منجز است
یعنی باید استطاعت را تحصیل کرد یا نه؟ اینجا عرض کردیم که مقتضای اصل، برأث است به خاطر
این که این از دوران امر بین مطلق و مشروط در متعلق است. مثل کسی که یقین دارد که نماز واجب
است و یقین هم دارد که نماز با وضو واجب است منتها نمی داند نماز با وضوئی واجب است که يجب
تحصيله یا لا يجب. اینجا شک می کنیم در این قید زائد، همانطور که اگر شک می کردیم اصلا وضو
شرط است یا نه؟ می گفتیم برأث جاری می کنیم از تقیید، اینجا هم برأث از تقیید جاری می کنیم.
نگوید که تقیید دارد. خود تقیید ممکن است تقیید و تقیید زائد باشد. مثل این می ماند که من یقین دارم
که نماز مقید به وضو است لکن نمی دانم وضوی با آب سرد یا اعم از آن؟ اینجا رفع لایعلمون جاری
می شود.

۶- قطع دارم که قید به ماده بر نمی گردد و قطعا به هیئت بر می گردد متها نمی دانم شرط مقارن
است یا شرط متاخر است. اینجا هم گفتیم اگرالآن شرط حاصل نباشد ولو یقین داریم فیما بعد حاصل
می شود، شک داریم وجوب هست یا نیست، رفع مالا یعلمون. چون اگر کسی یقین دارد که بعد مستطیع
می شود اگر شرط مقارن باشد الآن وجوب نیست و اگر شرط متاخر باشد الآن وجوب هست. شک
دارم که وجوب هست یا نه؟ برأث جاری می شود.

بله یک کلمه باقی ماند: ماکه گفتیم برائت جاری می شود در صورتی است که در بعضی از صور، استصحاب نباشد اما اگر استصحاب بقاء استطاعت هست یا استصحاب بقاء وجوب هست، دیگر در آن موارد، جای برائت نیست. یا باید کسی این قید را بزند که در جائی برائت جاری می شود که ارکان استصحاب تمام نباشد یا مثل ما که اصلا استصحاب را قبول نداریم الا در طهارت عن الحدث و الخبث. لذا برای ما ارکان هم تمام باشد مهم نیست.